

استمرار حجت حی از منظر قرآن

علی مویدی^۱

چکیده:

یکی از اصول اساسی مکتب امامیه و تفاوتش با سایر مذاهب، استمرار حجّت و خلیفه خدا در همه زمانها می باشد که در پرتو آن حیات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوازدهمین خلیفه خدا در زمین اثبات می شود. از آیات فراوانی در قرآن می توان استمرار حجّت و خلیفه الهی را اثبات کرد که در این مقاله به برخی از مهمترین آنها اشاره شده است. از جمله آیات سوره قدر و لزوم نزول روح و ملائکه بر خلیفه الهی، آیه اولوالامر و لزوم وجود اولوا الامر در هر زمان، آیات شاهدان و گواهان امتها، آیه صادقین و ضرورت وجود یک صادق معصوم در هر زمان، آیه خلافت آدم و استمرار جعل خلیفه توسط خداوند، آیه وجود هادی در هر قوم، آیه فراخوانی مردم در قیامت به همراه امام خود، آیه مربوط به امامت حضرت ابراهیم و فرزندانش، آیه وجود نذیر در هر امت و آیه صراط مستقیم و ارتباط آن با وجود خلیفه خدا در هر زمان می توان نام برد.

واژگان کلیدی: حجّت حی، خلیفه الله، امام، اولوالامر، هادی، نذیر، شهید، صادقین، صراط مستقیم

مقدمه:

یکی از مسلمات پذیرفته شده در نزد همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی، ضرورت وجود امام و حاکم در جامعه اسلامی می باشد؛ با این تفاوت که عامه، امامت را از فروع دین و انتخاب و نصب آن را بر عهده مردم و او را یک فرد معمولی و غیر معصوم می دانند، ولی شیعه امامت را از اصول دین و انتخاب و انتصاب آن را بر عهده خداوند و او را یک فرد معصوم، حجت و خلیفه خداوند می دانند که دارای علم لدنی و عصمت می باشد. یکی از مهمترین تفاوت های مکتب امامیه با سایر مذاهب اسلامی و غیر اسلامی، وجود خلیفه و حجت حی الهی در همه زمان ها می باشد که در پرتو این اصل، حیات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، اثبات می شود. و شاید مهمترین مسئله از مسائل مهدویت در مکتب امامیه، اثبات حیات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد که اساس مکتب آنان بر محور این اصل حیاتی می باشد. برای اثبات این اصل اساسی یعنی استمرار حجت حی از روایات، آیات قرآن و استدلال عقلی می توان بهره برد، که در این مقاله ما به دنبال اثبات حجت حی در هر زمان از طریق آیات قرآنی می باشیم که به برخی از مهمترین آن ها اشاره می کنیم.

۱. آیات قدر؛

خدای سبحان می فرماید: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (قدر: ۳-۴)

از این سوره استفاده می شود که ملائکه در هر شب قدر به جهت تمام امور بر زمین فرود می آیند. به این مطلب در سوره دخان نیز اشاره شده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ؛ سوگند به این کتاب روشنگر. که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم، ما همواره انذارکننده بوده ایم. در آن شب هر امری براساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می گردد.» (دخان: ۳ و ۴)

طبق روایات، مهمترین آیات جهت اثبات استمرار حجت، آیات سوره قدر می باشد، لذا استدلال با آن اهمیت بیشتری خواهد داشت. امام باقر علیه السلام می فرماید: «ای گروه شیعه! با خصم خود به سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» محاجه کنید که پیروز خواهید شد، پس به خدا سوگند که این سوره از برای حجت خدای تبارک و

تعالی بر خلق بعد از رسول او است، این سوره همانا مدرک دین شما و نهایت علم ما است.» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص: ۲۴۹)

خلاصه استدلال بدین صورت است: اولاً فضیلت شب قدر، فقط منحصر به نزول قرآن نیست؛ بلکه علاوه بر آن تمام مقدرات یکسال مخلوقات مقدر می‌شود. ثانیاً شب قدر مختص به زمان حیات پیامبر نبوده؛ بلکه پس از رحلت ایشان تا قیامت ادامه دارد، و همانطور که در زمان حیات ایشان، روح و ملائکه در شب قدر در زمین بر پیامبر نازل می‌شدند، پس از ایشان نیز باید بر جانشینان معصوم او یعنی خلیفه الهی در زمین نازل شوند.

اولاً، شب قدر مختص به ماه رمضان است. فخر رازی می‌نویسد: «جمهور بر آنند که شب قدر در ماه رمضان است و استدلال کرده اند به قول خداوند: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره: ۱۸۵) و فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، پس واجب است که شب قدر در ماه رمضان باشد تا تناقض لازم نیاید.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۳۲، ص ۲۳۰)

ثانیاً، خداوند تصریح می‌کند که قبل از نزول قرآن هم شب قدر، فضیلت و ویژگی خاصی داشته و شب با برکتی بوده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (دخان: ۳-۴)؛ چرا که از ازل تا قیامت در آن شب، مقدرات یکساله مخلوقات از عالم غیب نازل می‌شود. چنانچه امام باقر(ع) می‌فرماید: خدای سبحان شب قدر را در آغاز خلقت دنیا آفرید. (حویزی، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۶۳۶). و تقدیر سالانه امور مخلوقات در شب قدر، مورد اتفاق عامه و خاصه است. فخر رازی در وجه تسمیه شب قدر می‌گوید: «اولین وجهی که گفته اند: چون شب تقدیر امور و احکام است. عطاء از ابن عباس نقل می‌کند: خداوند مقدر می‌کند تمام امورات آن سال را از باران، رزق، احیاء و اماته تا شب قدر سال آینده، و نظیر آن قول خدای تعالی است: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۳۲، ص: ۲۲۹؛ ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۶، ص ۲۵)

ثالثاً، به اتفاق فریقین شب قدر تا روز قیامت ادامه دارد. در سوره قدر جمله به صورت مضارع «تنزل» به کار رفته است که دلالت بر دوام و استمرار دارد، خصوصاً آنکه باب «تفعّل» نیز این معنا را می‌رساند و این استمرار با توجه به روایات خاصه و عامه و اجماع امت، موقت نیست و تا قیامت ادامه دارد. سیوطی از طرق مختلف از ربیعه نقل می‌کند که شب قدر در تمام ماههای رمضان وجود دارد و در آن شب خداوند

همه امورات سال را تا شب قدر آینده مقدر می‌کند. (همان)؛ همچنین آلوسی پس از نقل این روایت می‌گوید: «این تعمیم (تقدیر همه امور سال) از تعدادی از سلف و گذشتگان روایت شده است.» (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۳، ص ۱۱۲)؛ فخر رازی نیز از خلیل نقل می‌کند: «کسی که قائل است فضیلت شب قدر به جهت نزول قرآن در آن شب است، معتقد است که شب قدر منقطع شده است و یک مرتبه بیشتر نبوده است. ولی جمهور معتقدند که شب قدر ادامه دارد.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۳۲، ص ۲۳۰)

رابعاً، ملائکه و روح بر زمین نازل می‌شوند نه بر بیت المعمور و آسمان دنیا. برخی از علماء عامه معتقدند که ملائکه به آسمان دنیا نازل می‌شوند، فخر رازی در این باره می‌نویسد: «ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه همه ملائکه در شب قدر نازل می‌شوند، و از طرفی تعداد آنان بسیار زیاد است، زمین همه آنان را نمی‌تواند تحمل کند، به همین سبب علماء (عامه) دچار اختلاف شده‌اند، پس برخی گفته‌اند: همه آنان به آسمان دنیا نازل می‌شوند. قول دوم که اکثر علماء آن را برگزیده‌اند، این است که آنان بر زمین نازل می‌شوند و این قول مناسب‌تر است.» (همان، ص ۲۳۳)

خامساً، هدف از نزول ملائکه در شب قدر، نزول مقدرات و تمام امور یکسال مخلوقات از خیر و شر می‌باشد. فخر رازی در مراد از "مِنْ كُلِّ أَمْرٍ" می‌گوید: «معنایش این است که هر یک از ملائکه نازل می‌شوند به جهت امر مهم جداگانه‌ای. و وجوهی در آن مطرح کرده‌اند که قول دوم قول اکثر علماء است. گفته‌اند: به خاطر هر امری که در آن سال از خیر یا شر، مقدر می‌شود.» (همان، ص ۲۳۵)

سادساً، ملائکه به همراه روح، بر یک فرد یعنی خلیفه خدا نازل می‌شوند.

نکته‌ای که دارای اهمیت است کلمه "الروح" است که مراد از آن چه می‌باشد؟ برخی مفسرین شیعه و اهل سنت معتقدند، منظور جبرئیل است. فخر رازی می‌گوید: «قول صحیح‌تر این است که روح در اینجا جبرئیل است و تخصیص او در ذکر نامش به سبب شرافت بیشتر اوست.» (همان، ص ۲۳۴)؛ طبق برخی روایات، روح مخلوقی با عظمت‌تر از جبرئیل و ملائکه می‌باشد. (حویزی، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۶۳۸)

تأمل در جریان خلافت آدم در آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره بقره می‌فهماند که خلیفه الهی شایستگی نزول ملائکه و روح را دارا می‌باشد. زیرا خلیفه کسی است که به همه اسماء، علم داشته باشد و اسماء، موجودات زنده و با شعوری هستند که در غیب و نهان آسمانها و زمین قرار دارند که ملائکه به آنان علم ندارند و علم به آنها

در خلافت الهیّه نقش اساسی دارد و اسماء همان خزائن پروردگار هستند که همه اشیاء و موجودات از آن جایگاه نازل شده‌اند و رزق همه موجودات از آن جایگاه نازل می‌شود: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱)؛ و خداوند با خیر و برکت آنها موجودات را در عالم نازل کرد، و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آنها مشتق شده است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص: ۱۸۱)؛ و به سبب همین علم به اسماء، خلیفه خدا، مسجود و مطاع ملائکه قرار گرفت. بنابراین در شب قدر، ملائکه و روح جهت نزول مقدرات و امور مخلوقات باید خدمت فرمانده خود (که به همه اسماء و خزائن اشیاء علم دارد) برسند و کسب تکلیف کنند. در واقع او به سبب علم به اسماء، واسطه فیض بین خدا و ملائکه می‌باشد؛ چرا که امر خدا و فیض الهی، یکی بیش نیست و کثرت ندارد، لذا دریافت کننده فیض نیز بیش از یکی نخواهد بود: «وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَاحٍ بِالْبَصَرِ» (قمر: ۵۰)؛ و خلیفه خداست که فیض الهی را به ملائکه منتقل می‌کند. لذا اوست که حامل امانتی شد که آسمانها و زمین تحمل حمل آن را نداشته و ندارند. و او اگر چه بر ملکوت و عالم غیب اشراف دارد، ولی در زمین هم باید حضور فیزیکی داشته باشد.

و اگر اشکال شود که ملائکه بر غیر معصومین از جمله مؤمنین نیز نازل می‌شوند، در پاسخ می‌گوییم که ممکن است، ولی نزول روح، بر غیر خلیفه الهی ممکن نیست: «يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» (نحل: ۲)؛ و یا در جای دیگر می‌فرماید: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر: ۱۵)؛ از این آیات استفاده می‌شود که ملائکه به همراه روح، بر انسان برگزیده و خلیفه خدا نازل می‌شوند.

در روایات شأن نزول سوره قدر که شیعه و سنی نقل کرده‌اند آمده است که پیامبر اکرم (ص) در رؤیا دیدند که بنی امیه پس از او از منبرش بالا می‌روند و بسیار متأثر شدند. از خدای تعالی وحی رسید که تعبیرش این است که آنان به ملک و حکومت می‌رسند و هزار ماه به طول خواهد کشید. در مقابل آن خدای تعالی سوره قدر را به جهت تسلی ایشان نازل کرد که در عوض ملک بنی امیه، به شما شب قدر عطا شده است که از هزار ماه حکومت آنان ارزشمندتر است. (ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۶، ص ۳۷۱)؛ از آن جایی که عطای الهی به پیامبر در پاسخ به ملک بنی امیه است فهمیده می‌شود که مفاد سوره قدر در مورد ملک و سلطنت الهیّه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ به این معنا که آنان صاحبان شب قدر و دارای خلافت الهیّه و بر عالم هستی و مخلوقات و ملائکه الهی سلطنت داشته و همه مقدرات عالم زیر نظر آنان تدبیر می‌شود.

کلینی به سند خود از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: «به خدا سوگند! همانا هرکس که تصدیق کند لیلۃ القدر را علم پیدا می‌کند که از برای ما است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب به علی علیه السّلام هنگامی که مرگش نزدیک شد فرمود: «این ولیّ شما بعد از من است، اگر او را اطاعت کنید به رشد خواهید رسید، و لکن هرکس ایمان به آنچه در لیلۃ القدر است نیاورد منکر به حساب می‌آید، و هرکس که به آن ایمان آورد و بر غیر رأی ما باشد نمی‌تواند راست بگوید جز آنکه اعتراف نماید که آیه برای ما است و ماییم مصداق آن. و هرکس که به این مطلب قایل نباشد دروغگو است؛ زیرا خداوند - عزّ و جلّ - بزرگ‌تر از آن است که امور را با روح و ملائکه بر شخص کافر فاسق بفرستد. اگر بگویند: آنان بر کسی فرود نمی‌آیند، این حرف نیز صحیح نیست؛ زیرا هیچگاه چیزی بر معدوم فرستاده نمی‌شود. و اگر بگویند و زود است که بگویند، این (مقام) چیزی نیست، پس به طور حتم به گمراهی شدید دچار شده‌اند.» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱؛ ص ۲۵۳)

۲. آیه نذیر؛

یکی از آیاتی که در روایات جهت اثبات استمرار حجّت الهی استدلال شده است، آیه نذیر می‌باشد:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»

ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا بشارت دهی و بترسانی و هیچ امتی نبوده جز آن که در میان‌شان ترساننده و راهنمایی بوده است.» (فاطر: ۲۴)

این آیه خبر از یک سنّت الهی در میان بشریت می‌دهد که همیشه در طول تاریخ در هر امتی، از طرف خداوند نذیری فرستاده می‌شده است. بنابراین در امت اسلام تا قیامت نیز در هر زمان، نذیری وجود خواهد داشت.

امت به معنای هر جماعتی است که چیزی آن‌ها را مجتمع کند. از قبیل دین واحد یا زمان واحد و یا مکان واحد. پس، امت مجموعه‌ای است که چیزی آن‌ها را مجتمع کند. (مفردات راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۶)

همانطور که بشریت تا روز قیامت، امت رسول الله محسوب می‌شوند، همچنین مردم زمان هر یک از امامان که نذیر بشر هستند نیز امت او محسوب می‌شوند. چنانچه قرآن خبر داده است از اینکه از میان افراد هر

امتی شهیدی روز قیامت مبعوث می‌کند. که دلالت دارد که خود امت رسول الله نیز به اُمم متعدّد یعنی دوازده امت تقسیم می‌شود: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» (نحل: ۸۹)

خداوند متعال یکی از اهداف نزول ملائکه و روح را در شب قدر، انذار و ابلاغ کلمه توحید بیان می‌کند: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» (نحل: ۲)؛

در آیه دیگر می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (دخان: ۳) هدف از نزول وحی و قرآن در شب قدر را انذار معرفی می‌کند، و این رویه را یک سنت دائمی پروردگار به جهت انذار بشریت بیان می‌کند.

بنابراین اولاً و بالذات مُنذر اصیل کسی است که در شب قدر ملائکه و روح وحی الهی را بر او نازل می‌کنند: «قُلْ إِنَّمَا أَنْذَرُكُمْ بِالْوَحْيِ» (انبیاء: ۴۵) و سایرین از جمله علماء ثانیاً و بالعرض، منذر خواهند بود. و انذار آنان در طول انذار خلیفه خدا باید باشد نه در عرض آن و مستقل از آن. بنابراین چون هر سال شب قدر نزول ملائکه و روح جهت انذار بشریت وجود دارد، باید خلیفه خدا نیز موجود باشد.

و مراد از انذار و ابلاغ توحید، ابلاغ قسمتی از دین نیست، بلکه مراد ابلاغ کلّ دین می‌باشد. چرا که کلمه توحید، خلاصه و بیانگر کلّ معارف دین، وحی الهی و مأموریت فرستادگان الهی است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۲۵)

از طرفی، منذر اصیل و متولی دین و هادی اصیل، کسی است که به حقیقت قرآن و ظاهر و باطن آن به واسطه نزول روح بر قلبش، علم لدنی داشته باشد:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نُهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری: ۵۲)

این آیه منشأ علم پیامبر به قرآن و ایمان شهودی او را، وحی و نزول روح بر قلب ایشان می‌داند که به واسطه آن سایرین را به صراط مستقیم می‌تواند هدایت کند. و این امر منحصر در ایشان نیست؛ بلکه افراد

برگزیده‌ای از اُمَّتِ او نیز چنین علمی دارند: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (عنکبوت: ۴۹)

روایات فراوان این آیه را منحصر در ائمه علیهم السّلام می‌دانند. (حویزی، ۱۴۱۵: ج ۱۰، ص ۱۵۶) این آیه جایگاه قرآن اصیل را سینه صاحبان علم لدنی می‌داند نه مصحف در دستان مردم. بنابراین نذیر اصلی کسی است که به دین و قرآن، علم لدنی به واسطه نزول روح در شب قدر داشته باشد: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر: ۱۵) و این روح همان روح القدس است که خلفای الهی از آن بهره مندند و مؤید به آن هستند.

در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه نذیر آمده است: «برای هر زمانی امامی است». (قمی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۲۰۹)

امام باقر علیه السّلام نیز می‌فرماید: «ای گروه شیعه! با خصم خود به سوره «أنا أنزلناه» محاجّه کنید که پیروز خواهید شد، پس به خدا سوگند که این سوره از برای حجّت خدای تبارک و تعالی بر خلق بعد از رسول او است، این سوره همانا مدرک دین شما و نهایت علم ما است. ای جماعت شیعه! با آیه: «حَمِّمُوا الْكِتَابَ الْكَبِيرَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» بحث کنید؛ زیرا این آیات اختصاص به والیان امر دارد. ای گروه شیعه! خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ». شخصی گفت: ای ابا جعفر بیم رسان امت، محمد صلی الله علیه و آله است. فرمود: درست گفتمی، ولی آیا پیغمبر در زمان حیاتش چاره‌ای از فرستادن نمایندگان در اطراف زمین داشت؟ (یعنی می‌توانست آنها را نفرستد). گفت: نه: امام فرمود: به من بگو مگر فرستاده پیغمبر بيم‌رسان او نیست، چنان که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده خدای عزّ و جلّ و بيم رسان او بود؟ گفت: آری، فرمود: پس همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله برای پس از مرگ خود هم فرستاده و بيم رسان دارد، اگر بگوئی ندارد، لازم آید که پیغمبر آنهایی را که در صلب مردان امتش بودند، ضایع کرده (و بدون رهبر گذاشته) باشد. آن مرد گفت: مگر قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمود: چرا در صورتی که مفسّری برای قرآن داشته باشند، گفت: مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را تفسیر نفرموده است؟ فرمود: چرا تنها برای یک مرد تفسیر کرد و شأن آن مرد را که علی بن ابی طالب است به اُمَّتِ خود گفت». (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص: ۲۴۹)

استدلال ایشان این است که همانطور که پیامبر در زمان خودش به جهت انذار سایرین بیرون از مدینه نیاز به ارسال مبلغانی از صحابه داشت، پس از رحلتش نیز به جهت انذار و ابلاغ دین به سایرین، نیاز به ارسال مبلغ و منذر است. تنها تفاوتی که وجود دارد این است که مبلغ زمان پیامبر چون تحت اشراف ایشان بودند و خطاهای آنان توسط ایشان اصلاح می‌شد و یا عزل می‌شدند، عصمت ایشان ضرورت نداشت. همچنین منذر و مبلغ اصیل پس از پیامبر، چون امکان عزل و اصلاح خطای او از سوی پیامبر وجود ندارد، باید معصوم از خطا باشد و علم به ظهر و بطن قرآن را از پیامبر آموخته باشد. بنابراین محور انذار و ابلاغ دین در زمان پیامبر، شخص معصوم بود، در ادامه حیات امت اسلامی تا قیامت نیز محوریت ابلاغ دین باید بر عهده معصوم باشد.

۳. آیه انذار؛

از جمله آیاتی که از آن‌ها ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و زمان استفاده می‌شود آیه هدایت یا به تعبیری آیه انذار است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛

کسانی که کافر شدند می‌گویند: چرا آیه (و معجزه‌ای) از پروردگارش برای او نازل نشده؟ تو فقط بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت‌کننده‌ای است.» (رعد: ۷)

"منذر": منذر کسی است که اخباری هشدار دهنده می‌دهد. خلیل می‌نویسد: «نذر بالعدو، به کسر ذال: دانست و از آن برحذر شد و اندزه بالامر: آگاهی داد.» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸: ۱۸۰)

در مورد معنای "قوم"، ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «وَقَوْمٌ كُلُّ رَجُلٍ شِيعَتُهُ وَعَشِيرَتُهُ؛ قوم هر کس پیروان و قبیله اویند.» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲: ۵۰۵)

"امت" به معنای هر جماعتی است که چیزی آن‌ها را مجتمع کند. از قبیل دین واحد یا زمان واحد و یا مکان واحد. پس، امت مجموعه‌ای است که چیزی آن‌ها را مجتمع کند. (مفردات راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۶)

قرآن نیز در آیات مختلف، از عنوان «قوم شعیب» (اعراف: ۸۸)؛ «قوم لوط» (هود: ۷۰)؛ «قوم موسی» (قصص: ۷۶) و «قوم نوح» (توبه: ۷۰) استفاده کرده است. از کاربرد این کلمه در آیات قرآن چنین بر می‌آید که معنای قوم همانند امت نیست. امت به اندک اعتباری قابل اطلاق بر مصادیق متفاوت از نظر دامنه است، ولی قوم کسانی هستند که در یک محدوده زمانی با فرد مرتبط‌اند. به عبارت دیگر، در استعمال کلمه «امت»، حداقل ماده اجتماع و وجه اشتراک، کافی است و همزمانی ضرورت ندارد، ولی در استعمال کلمه «قوم»، همزمانی افراد با رئیس قوم الزامی است. به مردم زمان ما، «امت پیامبر» اطلاق می‌شود؛ ولی به مردم این زمان، «قوم پیامبر» گفته نمی‌شود. قرآن مجید وقتی انبیا را با قومشان یاد می‌کند، مقصود مردم زمان حضور آن نبی است. (کلباسی، ۹۴: ۴۸، ص ۷)

مراد از این آیه این است که کفار، قرآن را به عنوان معجزه قبول نداشتند و می‌گفتند: اگر او به حق فرستاده خداست، چرا آیه و معجزه‌ای متفاوت مانند معجزات سایر انبیاء بر او نازل نمی‌شود. خداوند در پاسخ می‌فرماید: ای پیامبر به آنها بگو: رسالت و مأموریت تو، هدایت مردم از طریق انذار و هشدار است و نه چیز دیگر. و ارائه معجزات به اختیار تو نیست؛ بلکه در اختیار خداوند است و هر زمان صلاح بداند به دست فرستادگانش ارائه می‌کند. و این امر یعنی هدایت بشریت از طریق فرستادن انذار دهنده، یکی از سنت‌های دائمی خداوند است که در هر زمان و در میان هر قومی، شخص هدایت کننده‌ای وجود دارد که از طریق انذار قوم خود را هدایت می‌کند. بنابراین در زمان‌هایی که پیامبری الهی مبعوث شده است، شخص هادی خود اوست و در زمانهایی که زمان فترت و عدم وجود نبی و رسول است، شخص هدایت‌گری از قبیل جانشینان و اوصیای آنان، مردم را هدایت می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۱، ص: ۴۱۶)

اگر مقصود از هادی در این آیه انبیا باشند، به مقتضای آیه، بایستی هر قومی پیامبری داشته باشد و این احتمال باطل است؛ زیرا قطعاً پیامبر اسلام به تصریح قرآن مجید، پیامبر خاتم است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب: ۴۰) و همچنین آیه: «وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا» (اعراف: ۵۱)؛ دلالت بر بطلان این نظریه دارد.

همچنین مراد از هادی، علماء نمی‌تواند باشد؛ چرا که اولاً: هادی مفرد ذکر شده است. ثانیاً: این‌جا سخن از منصبی الهی است که در ردیف رسالت انبیا است و معنا ندارد که دو منصب، یکی خاص و بسیار ویژه و دیگری عام، در کنار هم ذکر شده باشند؛ ثالثاً: علماء هر زمان، در بسیاری از موارد با یکدیگر اختلاف نظر

دارند؛ بنابراین هادیان و برنامه‌های متعدّد و متضادی خواهیم داشت. رابعاً: اّمّت اسلام با دهها فرقه، علمای کدام فرقه، مصداق هادی خواهند بود.

آنچه در تفسیر آیه گفته شد، در روایات شیعی و سنی نیز به صراحت آمده است که مصداق هادی، امیرالمؤمنین (ع) است، و با وجود صحابه فراوان، این ویژگی فقط به ایشان اختصاص پیدا کرده است.

آلوسی در تفسیر خود آورده است: «شیعه می‌گوید: همانا منظور از «هادی» در آیه، علی است و روایاتی نقل کرده‌اند و این مطلب را قشیری از اهل سنت هم ذکر کرده است. نیز روایتی را ابن جریر، ابن مردویه، دیلمی و ابن عساکر از ابن عباس نقل کردند که او گفت: وقتی آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» نازل شد، پیامبر، دستش را روی سینه علی گذاشت و فرمود: «من منذر هستم و با دست به علی اشاره کرد و فرمود: ای علی! شما هادی هستی و به واسطه شما بعد از من، اهل هدایت، هدایت می‌شوند. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷: ۱۰۳).

همچنین امام باقر (ع) از پیامبر اکرم نقل می‌کند که ایشان فرمودند: من، انذار دهنده و علی، هدایت کننده است، و هر امامی هدایت کننده قومی است که در بین آن‌ها زندگی می‌کند. (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۰۴).

۴. آیات شهادت؛

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان دارد، آیات شهادت است. شهادت اخصّ از علم است؛ چون علمی است نسبت به وجود اشیاء، که منشأ آن خود شیء باشد نه اشیاء دیگر. و شاهد نقیض غائب است، لذا آنچه که با حواس درک می‌شود و به طور ضروری و بدیهی دانسته می‌شود، شاهد نامیده می‌شود. و برخی گفته‌اند: شهادت در اصل، ادراک شیء به وسیله دیدن و شنیدن است. (الفروق فی اللغه، ص: ۸۸) از معنای لغوی فهمیده می‌شود که شخص شاهد و شهید باید مشهود را با حواس خود مشاهده کرده باشد تا بتواند به نفع یا به ضرر او شهادت بدهد و با خبر دادن دیگران نمی‌تواند شهادت بدهد.

از آیات بسیاری استفاده می‌شود که خداوند در بین هر امتی کسی را به عنوان شاهد و گواه قرار داده است تا در روز قیامت به وسیله مشاهدات آنها نسبت به اعمال اّمّت بر مردم احتجاج و قضاوت کند:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ؛ روزی که ما در هر امتی از میان خودشان گواهی بر آنان برانگیزیم و تو را (ای محمد) بر اینان گواه آوریم.» (نحل: ۸۹)

امت در آیات شهادت به معنای جماعتی است که در زمان واحد با شاهد خود معاصر بوده اند. و به معنای جماعتی که دین واحد دارند نمی باشد تا گفته شود: تمام مسلمانان تا قیامت، امت پیامبر اسلام می باشند، لذا شاهد امت نیز ایشان می باشد. راغب گوید: امت هر جماعتی است که یک چیز مثل دین واحد یا زمان واحد و یا مکان واحد آنها را جمع کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۸۶)

از این آیه چند نکته استفاده می شود: اولاً هر امتی یک شهید دارد (فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا)؛ ثانیاً شهید از جنس بشر است (مِنْ أَنْفُسِهِمْ) و سایر گواهان مانند ملائکه و غیره را شامل نمی شود. ثالثاً شهید باید دارای حیات دنیوی باشد و در میان امت خود زندگی کند. قید "مِنْ أَنْفُسِهِمْ" دلالت دارد بر این که شهید هر امت، شخصی از میان خود امت است که شهادت او مستند به رؤیت و حس است. همان گونه که قرآن از زبان حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند که به خداوند عرض می کند: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ و تا زمانی که من در میان آنها بودم گواهشان بودم ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خود مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی.» (مائده: ۱۱۷)؛ چنانچه در روایتی از رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز این کلام آمده است: «شهیدا علیهم ما دُمْتُ فِيهِمْ فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ.» (سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص: ۱۶۴)

رابعاً ادای شهادت در قیامت است، ولی تحمل شهادت در دنیا صورت می گیرد. خامساً با توجه به نکات قبلی پیامبر اسلام، گواه مسلمانان عصر خود می باشد، ولی گواه سایر مسلمانان تا قیامت نمی باشد. چنانچه کلمه "هؤلاء" برای اشاره به نزدیک است و علی القاعده و قدر مسلم آن، همان معاصران زمان پیامبر می باشد. البته این مطلب منافات ندارد با این که پیامبر نسبت به اعمال امت خود در عالم برزخ علم داشته باشد؛ مانند این که به واسطه فرشتگان و عرضه اعمال توسط آنان از اعمال امت باخبر شود.

بلکه مراد این است که آیات شهادت سخن از شهادی هست که در میان مردم زندگی می کند و اعمال امت خود را مشاهده می کند و قرار است در روز قیامت در دادگاه الهی، شهادت خود را ارائه نماید. و در این صورت است که احتجاج الهی بر امت کامل می شود و شهادت او قابل مناقشه نخواهد بود. چون فردی از میان خود امت است که با آنان در دنیا محشور است در حالی که پیامبر از نظر حیات دنیوی، میت محسوب

می‌شود و شهادت او خصم را در دادگاه الهی به طور کامل ساکت نمی‌سازد و آلا شهادت خداوند و سایر شهداء هم کفایت می‌کرد، ولی به جهت اسکات خصم و اینکه شاهد امت، متکفل دین و دنیای مردم و شاهد اعمال امت خود بوده است، لذا در قیامت نیز متکفل امر شهادت و قضاوت امت خود است.

چنانچه فخر رازی در ذیل آیه: «وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً» می‌گوید: «مقصود از این آیه این است که ما یک نفر را از هر امتی امتیاز دادیم تا بر آنان شهادت دهد. برخی گفته‌اند: که مقصود انبیا است ... برخی دیگر می‌گویند: بلکه آنان شاهدانی هستند که در هر زمان بر مردم شهادت می‌دهند که از جمله آنها انبیا هستند. این قول به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا خداوند به هر امت و هر جماعتی این حکم را تعمیم داده که از آنها کسانی را به عنوان شاهد قرار دهد، لذا داخل می‌شود در این حکم زمان‌هایی که نبی وجود نداشت که از آن به عصر فترت تعبیر می‌شود، همانند زمان‌هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ص ۱۳)

و از آیات دیگر نیز این مطلب فهمیده می‌شود که شهید اعم از نبی است و شامل اشخاص ویژه ای می‌شود که در کنار انبیا در دادگاه الهی، جهت قضاوت احضار می‌شوند، لذا مصداق آن منحصر در انبیا و رسولان الهی نیست: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» و کتاب نهاده شود و همه پیامبران و گواهان آورده شوند و میان آنها (اهل محشر) به حق داوری گردد و به آنها ستم نرود و به آنان ستم نخواهد شد! (زمر: ۶۹)

چنانچه در آیه دیگر شهداء، در کنار انبیا، صدیقین و صالحین ذکر شده است که دلالت دارد مصداق آن اعم از انبیا می‌باشد: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً» (نساء: ۶۹)

ویژگی دیگر شاهدان عصمت از خطا و گناه می‌باشد؛ زیرا در این صورت است که شاهدان با دادگاه با عظمت الهی تناسب خواهند داشت؛ چنانچه در دادگاه دنیوی، شهادت شخص فاسق در مورد بی ارزش‌ترین مسائل دنیوی پذیرفته نمی‌شود، چگونه ممکن است در مورد مهمترین مسائل اخروی و ابدی در حضور جمیع امم گذشته شهادت او پذیرفته شود. (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ج ۲، ص: ۱۷۹)

همچنین اگر شاهد، معصوم نباشد، لازم است شهادی نسبت به اعمال او شهادت بدهد و در نهایت به تسلسل می‌انجامد. چنانچه فخر رازی در ذیل آیه شریفه: "وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا" (نحل، آیه ۸۹) می‌گوید: «هر جمع و قری که در دنیا حاصل می‌گردد لازم است که کسی به عنوان شاهد در میان آنان وجود داشته باشد. شاهد در عصر رسول خدا خود حضرت بود، به دلیل قول خداوند متعال: "وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا" (بقره: ۱۴۳) و لازم است که در هر زمانی بعد از رسول شاهد در میان امت باشد. از این بیان، روشن می‌شود که هر عصری خالی از شاهد بر مردم نیست، و آن شهید باید از خطا مصون باشد، وگرنه احتیاج به شاهد دیگری دارد و در نتیجه به بی‌نهایت منتهی خواهد شد، که این باطل است.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۰، ص: ۲۵۷)

ویژگی دیگری که از این دسته آیات فهمیده می‌شود این است که شهداء، گواهان اعمال مردم زمان خویش در امت اسلام هستند که پیامبر شاهد بر آنان می‌باشد. و خداوند این افراد ویژه را از میان امت اسلام برگزیده است، لذا انجام هیچ یک از دستورات دین بر آنان دشوار نیست، در نتیجه معصیتی از آنان صادر نمی‌شود و آنان بر آیین پدرشان ابراهیم هستند و از نسل اویند و او آنان را مسلمان نامیده و به خاطر استجابت دعای اوست که این ویژگی‌ها را به آنان عطا کرده است: «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أُولَئِكَ هُمُ الْإِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (حج: ۷۸)

در قرآن کریم هر جا کلمه اجتباء آمده است مربوط به گزینش پیامبران و اولیای الهی از میان مردم می‌باشد. چنانچه علامه طباطبایی می‌گوید: حقیقت معنای اجتباء این است که خدا، بنده خود را مُخْلِص کند و او را مخصوص خود سازد به طوری که غیر خدا در او بهره‌ای نداشته باشد و این صفت صفت همه مسلمانان آن روز و تمامی افراد امت نیست. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۴، ص: ۵۸۴) بنابراین نتیجه می‌گیریم که شهداء امت اسلام، افراد برگزیده‌ای از فرزندان ابراهیم و پیامبر اسلام هستند که به دعای ابراهیم و تحت تربیت و تعلیم رسول الله به چنین مقامی رسیده‌اند.

ویژگی دیگر شاهدان و گواهان این است که علاوه بر مشاهده دنیوی اعمال امت با حواس سمعی و بصری، باید دارای علم غیب و اهل مشاهده ملکوت اعمال نیز باشند تا بتوانند نسبت به اعمال امت در قیامت شهادت بدهند. زیرا اعمال انسان دو بُعد دارد: اعمال ظاهری که به وسیله اعضاء و حواس ظاهری انجام

می‌دهد و اعمال باطنی، که به وسیله اعضاء و حواس باطنی انجام می‌دهد و این اعمال نقش مهمتری در سعادت و شقاوت و محاسبه اعمال دارند. مانند اعمال قلب انسان از قبیل: کفر و ایمان، حبّ و بغض، خوف و رجا، خشیت و خشوع، اخلاص و خود نمایی. و رابطه بین اعمال ظاهری با اعمال قلبی مانند رابطه بین جسم و روح است که حقیقت عمل و ارزش آنها به نیات و حالات قلب بستگی دارد و محاسبه و ارزش گذاری هیچ یک از اعمال و عبادات ظاهری بدون محاسبه و در نظر گرفتن اعمال باطنی قلب ممکن نیست. بنابراین شاهدان اعمال بدون مشاهده ملکوت انسان نمی‌توانند در مورد صلاح و یا فساد اعمال انسان نظر بدهند. چنانچه قرآن در مورد امامان تصریح می‌کند که آنان اهل یقین هستند: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده ۲۴: ۳۲)؛ و مقام یقین بدون مشاهده ملکوت عالم ممکن نیست: «وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام: ۶: ۷۵)؛ و یا می‌فرماید: مقربان الهی، نامه اعمال ابرار را در ملکوت غلیبا مشاهده می‌کنند: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (مطففین ۸۳: ۱۸-۲۳) از این آیات فهمیده می‌شود که شاهدان اعمال، همان امامان و مقربانی می‌باشند که اهل یقین هستند؛ زیرا ملکوت و باطن عالم را و نامه اعمال افراد را مشاهده می‌کنند.

از روایات فریقین که در ذیل این آیه و آیات شهادت وارد شده به خوبی روشن می‌شود که مقصود به شاهد در هر امت امام معصوم است که اول آنها در این امت امام علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنها حضرت مهدی علیه السلام است.

امام صادق (ع) در مورد این قول خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» (نساء: ۴۱) فرمود: این آیه تنها در امت محمد صلی الله علیه و اله نازل شده است؛ و در هر قرنی از آنان امامی است از ما که شاهد بر آنان است، و محمد نیز شاهد بر ما است. (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱؛ ص ۴۶۶)

۵. آیه صادقین؛

خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ ای مؤمنین تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» (توبه: ۱۱۹)

صدق یعنی خبر دادن از شیء آن گونه که هست. (عسکری، ۱۴۰۰: ص ۳۹) صاحب التحقیق معتقد است: اصل واحد در این ماده، تمامیت و کامل بودن و صحّت از خلاف و مطابق با حقّ بودن است. مراد از صادقین در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه/ ۱۱۹) این است که انسان در منزل صدق باشد و متّصف به صدق باشد در قول، عمل و اعتقاد در ظاهر و باطن. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۶، ص: ۲۶۱-۲۶۲).

سیاق آیات دلالت دارد که یکی از مصادیق مسلم صادقین، پیامبر اکرم می‌باشد، چرا که آیه قبل «۱۱۸»، سخن از تخلف سه نفر از همراهی با ایشان در جنگ بوده است: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلُفُوا» و آیه بعد «۱۲۰» سخن از عدم تخلف از همراهی با پیامبر و ثواب همراهی با ایشان است؛ بنابراین سایر مصادیق آن باید هم ردیف و هم سنخ با پیامبر، معصوم باشند؛ زیرا سنت خدای تعالی در کلامش بر این منوال جریان یافته که به جهت تعظیم و احترام، پیامبر و مؤمنان را در یک لفظ جمع نمی‌کند؛ پیامبر اصل و محور است و مؤمنان فرع او هستند. چنانکه می‌فرماید: «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ» (بقره: ۲۸۵). قرائن و شواهد درونی آیه نیز این مطلب را تأیید می‌کند: قرینه اول، صیغه امر "کونوا" است که دلالت بر وجوب همراهی و نصرت صادقان دارد و چون این همراهی مطلق است و مقید به چیزی نشده است؛ دلیل بر عصمت آنان می‌باشد و الا مانند اطاعت از والدین مشروط به عدم مخالفت خداوند می‌شد: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (عنکبوت: ۸)

قرینه دوم، با توجه به معنای لغوی، مصاحبت و معیت با صادقان، به معنای تبعیت و جهاد مالی و جانی در نصرت آنان می‌باشد، راغب اصفهانی می‌گوید: واژه "مع" اقتضای معنی نصرت و یاری دارد که مضاف الیه او همان یاری شده و منصور است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱؛ ص ۷۷۱). لازمه این سخن آن است که صادقین حاکمان و والیان بر مؤمنان باشند؛ چرا که در ولایت هم متولّی علیه با بیعت با ولی، جان و مال خود را در پیروی از او می‌فروشد. بنابراین صادقین، همان صاحبان امر هستند که هم ردیف با پیامبر اسلام، ذکر شده اند و واجب الاطاعه می‌باشند و اطاعت بدون قید و شرط فقط از آن خداوند متعال، پیامبر اکرم و صاحبان امر می‌باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹). در قرآن هر جا که یاران پیامبران را ذکر می‌کند از واژه "مع" استفاده می‌کند و علت آن این است که ایمان و عمل صالح به تنهایی نجات بخش نیستند، بلکه همراهی و تبعیت از خلفای الهی نیز لازم است: «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا» (هود: ۵۸)

و دلیل دیگر این است که خداوند متعال بعد از امر مؤمنان به تقوی دستور به تبعیت از صادقان می‌دهد؛ بدیهی است صادقان باید از مراحل عالی تقوی یعنی عصمت برخوردار باشند، زیرا پیروی از غیر معصوم بعد از امر به تقوی، نوعی تناقض و اغراء به جهل است.

این دستور عام و همیشگی، دلالت دارد که باید در هر عصر، مصداق و فردی از صادقین باشد تا برای مردمان، امتثال و انجام این دستور عام، ممکن و میسر شود و اگر چنین نباشد، تکلیف به ما لا یطاق و یا تکلیف بی‌موضوع خواهد شد و هر دو قسم، قبیح و صدور آن از خداوند، محال می‌باشد.

فخر رازی هم مصادیق آن را معصوم می‌داند، اگر چه بعد تلاش می‌کند آنرا اجماع امت معرفی کند، و چنین استدلال می‌کند: «آیه به تقوی امر کرده و این امر، شامل کسی می‌شود که جایز باشد که متقی نباشد، یعنی جایز الخطا باشد، پس آیه دلالت می‌کند بر اینکه هر کس جایز الخطا است، بر او واجب است که اقتدا کند به کسی که دارای عصمت باشد و آنان کسانی هستند که خداوند فرموده صادقین هستند؛ بنابراین آیه دلالت دارد بر اینکه بر جایز الخطا واجب است که با معصوم از خطا همراهی کند تا او را از خطا حفظ کند و این معنا در همه زمانها مصداق دارد؛ پس واجب است که در همه زمانها محقق باشد.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۶، ص: ۱۶۷)

چنانچه در روایات فراوان شیعی و سنی نیز به این مطلب اذعان شده است: *أمیر المؤمنین علیه السلام* در ایام خلافت عثمان، در خلال سخنانش در جمع مهاجرین و انصار در مسجد فرمودند: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید هنگامی که خدا "یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ" را نازل کرد، سلمان گفت: ای رسول خدا آیا منظور از آن عام است یا خاص؟ پیامبر (ص) فرمود: مأمورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادر علی (ع) و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است. هنگامی که علی ع این سؤال را کرد، حاضران گفتند: آری این سخن را از پیامبر ص شنیدیم.» (حویزی، ۱۴۱۵: ج ۲، ص: ۲۸۰). امام کاظم علیه السلام در دعای روز مباحله می‌فرماید: دلیل بر اینکه اهل بیت علیهم السلام، صادقین هستند آیه مباحله می‌باشد. (کفعمی، ۱۴۱۸: النص، ص ۲۶۶): «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکَافِرِینَ» (آل عمران: ۶۱)؛ زیرا لعنت بر کاذبین یعنی نصاری، دلالت دارد بر اینکه اهل بیت پیامبر (ع)، صادقین هستند. و نیز حاکم حسکانی به سند خود از عبد الله بن عمر نقل می‌کند که مقصود آیه، محمد و اهل بیت اوست. (حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ص ۳۴۵)

۷. آیه امام؛

خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا؛ [به یاد آورید] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم. کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود آن را با [شادی و سرور] می‌خوانند و به قدر رشته شکاف خرمایی به آنان ستم نمی‌شود. اما کسی که در این جهان [از دیدن چهره حق] نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است». (اسراء: ۷۱-۷۲)

امام در لغت یعنی پیشوا، کسی که مورد اقتدا و تبعیت قرار می‌گیرد؛ خواه انسان باشد یا کتاب یا غیر این موارد؛ و خواه حق باشد یا باطل. جمع آن "ائم" است. و سخن خدای تعالی: "يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ" یعنی شخصی که به او اقتدا می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۸۷). خدای سبحان افرادی از بشر را به این نام نامیده که جامع آنان این است که بشر را با امر خدا هدایت می‌کنند: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳) و افراد دیگری را که مقتدا و رهبر گمراهانند ائمه کفر خوانده: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص: ۴۱) و نیز تورات را امام خوانده و فرمود: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً» (هود: ۱۷) و نیز لوح محفوظ را امام خوانده: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (یس: ۱۲). مراد از امام در اینجا، لوح محفوظ نیست، زیرا لوح محفوظ یکی بیش نیست، در حالی که امام در این آیه به تعداد گروه‌های مردمی متعدّد است: «كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» و نیز کتاب آسمانی مراد نیست، زیرا قبل از حضرت نوح (ع) کتاب آسمانی وجود نداشته در حالی که آیه بیان می‌کند همه انسانها با امام‌شان حاضر می‌شوند. نتیجه این می‌شود که بگوئیم: مراد از امام هر طائفه همان اشخاصی هستند که مردم هر طائفه به آنها اقتداء و در راه حق و یا باطل از آنها پیروی می‌کرده‌اند. زیرا "امامهم" مطلق است که شامل امام حق و باطل می‌شود و همه مردم به امام حق اقتدا نکرده‌اند تا بخواهند با او احضار شوند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۳، ص: ۲۲۸).

بنابراین همانطور که در هر زمانی امام باطلی وجود دارد و هر کس به او اقتدا کرده باشد، نامه اعمالش را به دست چپش می‌دهند و از اصحاب شمال خواهد بود؛ همچنین در همه زمانها باید امام حق وجود داشته باشد تا مردم بتوانند در دنیا به او اقتدا کنند و در نتیجه در قیامت با او احضار بشوند و نامه اعمالشان را به دست راست‌شان بدهند، و او از اصحاب یمین خواهد بود؛ چرا که در آیه دادن نامه به دست راست، فرع احضار با امام قرار داده شده و مسلم است که با اقتدا به امام حق است که سبب می‌شود، نامه اعمال را به دست راست فرد بدهند و در نتیجه اگر مردم امام حق خود را در دنیا نشناسند، روز قیامت کور محشور

می‌شوند. بنابراین ابتدای آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» شامل امام حق و باطل، هر دو می‌شود؛ ولی دو فرع «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»، «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»، فرع اقتدا به امام حق و معرفت به او می‌باشد. و این مطلب مطابق با روایات متواتر شیعی و سنی است: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة؛ هرکس بمیرد درحالی که به امام زمانش معرفت پیدا نکرده به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ص: ۲۳۹).

سیوطی به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذیل آیه شریفه: "يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ" نقل می‌کند که فرمود: «هر قومی به امام زمانش و کتاب پروردگارش و سنت پیامبرش خوانده می‌شود». و نیز از ابن عباس نقل کرده که در ذیل آیه فوق فرمود: «مقصود به امام در این آیه امام هدایت و امام ضلالت است». (سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۴، ص ۱۹۴)

کلینی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: زمانی که آیه یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ نازل شد، مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! آیا شما امام همه مردم نیستی؟ حضرت فرمود: «من فرستاده خداوند به سوی همه مردم، و لکن زود است که بعد از من امامانی بر مردم از اهل بیتم بعد از من بیایند، آنان در بین مردم قیام می‌کنند، ولی تکذیب می‌شوند و امامان کفر و ضلال و متابعت آنها، به آنان ظلم می‌کنند. هرکس که ولایت آنها را داشته و آنان را متابعت و تصدیق کند، از من و با من است و زود است که مرا ملاقات کند. آگاه باشید! و هرکس که به آنان ظلم کرده و تکذیبشان کند از من و با من نیست و من از او بیزارم». (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱؛ ص ۲۱۵)

۸. آیه خلیفه؛

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (بقره: ۳۰)

جعل: به معنی برقرار کردن با تقدیر و تعیین خصوصیت باشد، و این معنی پس از ایجاد و تکوین است. (تفسیر روشن، مصطفوی حسن، ۱۳۸۰: ج ۱، ص: ۱۶۰)؛ خلیفه بمعنی نائب و جانشین است در مفردات می‌گوید: خلافت نیابت از غیر است یا در اثر غیبت منوب عنه و یا به سبب مرگش و یا به جهت عجزش و یا به جهت شرافت نائب و از این قبیل است که خداوند اولیاء خویش را در زمین، خلیفه قرار داده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۲۹۴)

مراد از جعل خلیفه در زمین، خلقت بشر در زمین و یا جانشینی انسان از غیر خدا نیست؛ بلکه به معنای اعطای مقام و منصب خلافت و جانشینی از خدا به افراد ممتاز از بشریت است؛ چرا که طبق معنای لغوی، معمولاً جعل پس از ایجاد و خلقت می‌باشد. ثانیاً، به جهت سخن ملائکه نسبت به صلاحیت آنان و درخواست انتخاب خلیفه از میان آنان. ثالثاً، تعلیم همه اسماء الهی به آدم و دستور سجده به فرشتگان.

این آیه به دلایل متعدّد به لزوم استمرار خلیفه و معصوم در هر زمان دلالت دارد: یک: به سبب لفظ «رَبِّكَ» بجای لفظ «الله» یا «رَبِّهِمْ» دلالت دارد بر اینکه خلافت الهیّه پیامبر در ادامه ربوبیت و تدبیر مستمرّ الهی در جعل خلیفه در زمین است. و خداوند این سنت استمرار خلافت را در امت او تا قیامت قرار خواهد داد؛ و اگر این نکته نبود، آوردن کلمه «رَبِّكَ» حکمتی نداشت. دو: به سبب بکارگیری صیغه اسم فاعل «جاعل» بجای فعل ماضی و مضارع مانند «جعلت» و «أجعل»، دالّ است بر اینکه وصف دائمی جاعل یعنی خدای سبحان این چنین است، پس همواره مجعول یعنی خلیفه باید موجود باشد. و لفظ «جاعل» مقید و اضافه به شخص خاص و زمان خاص نیست تا چون «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و یا «دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» محدود به یک شخص و یا زمان خاص باشد. (ر.ک: حسن زاده آملی، ۱۳۸۳: ص ۷۷)؛ سه: نکره بودن لفظ خلیفه دلالت بر استمرار آن و عدم انحصار آن بر حضرت آدم دارد و مفرد بودن آن دلالت بر این دارد که در هر زمان، یک نفر دارای این منصب الهی است و نوع بشر، خلیفه خدا نیست؛ چنانچه برخی از آنان از چهارپایان پست‌تر و گمراه‌ترند و شایسته مقام خلافت الهیّه نیستند.

چهار: اگر استمرار خلافت را نپذیریم در واقع عقیده براهمه را در انکار سلسله انبیاء پذیرفته ایم؛ چرا که قدر متیقّن از مصادیق خلیفه، انبیاء و رسولان الهی هستند؛ چنانچه ذکر خلافت داودی در قرآن، دلیل بر استمرار مقام خلافت در ذریه آدم می‌باشد: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۳۸، آیه ۲۶)

بنابراین نتیجه می‌گیریم که مراد از خلیفه و خلافت، نوع انسان و جانشینی او از غیر خدا نیست؛ بلکه مراد جانشینی انسان‌های برگزیده از خداوند است و این مخصوص و محدود به انبیاء و یا زمان خاصی نیست، بلکه در همه زمانها باید خلیفه وجود داشته باشد و خلیفه اعم از انبیاء است و شامل اوصیاء و جانشینان آنان نیز می‌شود. اگر مراد از خلافت، همان نبوت باشد، مستلزم آن است که خدای تعالی، بنا بر وعده‌ای که بر امتداد خلافت در آیه ۱۵۵ سوره نور داده است؛ بعد از پیامبر اکرم پیامبری بفرستد، که این امر بر خلاف سخن او مبنی بر ختم نبوت در آیه «و خاتم النبیین» (أحزاب: ۴۰) است. پس، از این مطلب اثبات می‌شود که وعده الهی بر امتداد خلافت از غیر طریق نبوت بوده و خلافت، از جهتی با نبوت تفاوت دارد و گاه خلیفه غیر از نبی است. چنانچه لسان ادعیه و روایات دلالت بر این مطلب دارد. و ثانیاً ظاهر آیه دلالت بر استمرار همیشگی داشت و تخصیص و تقییدی هم در آیات قرآنی و روایات صورت نگرفته است.

پنج: دلیل دیگر آن است که حکمت جعل خلیفه از قبیل واسطه فیض بین موجودات، بیان حکم الهی و قضاوت بین مردم در هر زمان وجود دارد؛ حکمت الاهی در اقوام گذشته، همان حکمت الاهی در آیندگان است و با گذشت ایام و روزگار، تفاوت پذیر نیست؛ بدان دلیل که خدای عزوجل عادل و حکیم است؛ آیا حکمت الهیه اقتضا می‌کند که در زمانی که بشریت از دو نفر تشکیل شده بود، وجود خلیفه ضروری است، ولی در زمان کنونی که جمعیت بشر، قریب به هشت میلیارد نفر رسیده است، وجود خلیفه ضرورت ندارد؟! در حالیکه خدای سبحان، سخن را از خلیفه آغاز می‌کند، قبل از آن که از خلیفه (خلایق) سخن به میان آورد و این نکته دال بر آن است که حکمت در جعل خلیفه، از حکمت در خلیفه مهمتر است. از همین رو در آغاز، از خلیفه سخن به میان آورده‌است؛ زیرا خداوند حکیم است و حکیم، اهم را مقدم می‌سازد، نه اعم را. (ابن بابویه، ۱۳۵۹: ج ۱، ص ۴) این، تصدیق سخن امام صادق است، آن‌جا که می‌گوید: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ؛ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۷۷) و دلیل دیگر این است که هدف از خلقت عالم، خلقت بشر است و هدف از خلقت بشر، رسیده به خلافت الهیه است؛ بنابراین علت غایی آفرینش عالم و انسان، خلافت الهیه است و هر زمان که باغ هستی، میوه خلافت ندهد از ریشه قطع خواهد شد.

شش: خلافت الاهی مستلزم عصمت است و جز معصوم خلیفه نمی‌شود؛ چراکه عصمت خلیفه، بر عصمت مستخلف عنه (خداوند متعال) دلالت دارد. در عرف نیز وقتی پادشاهی، ظالمی را به جانشینی برگزیند،

مردم به این وسیله بر ظلم فرمانروا استدلال می‌کنند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می‌نامند. (کلباسی، ۱۳۹۴: ش ۴۸، ص ۷)

هفت: زمانی که خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمان‌ها اطاعت از او را با دستور سجده واجب گردانید، به طریق اولی اطاعت از خلیفه بر اهل زمین واجب است.

هشت: فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند و خداوند خود این کار را به عهده گرفت. (همان)

۹. آیه اولوالامر؛

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء: ۵۹)

خدای سبحان در کنار اطاعت از خدا و رسول، دستور به اطاعت از صاحبان امر می‌دهد که این سیاق و هم ردیف شدن در کنار آنان دلالت بر نوعی سنجیت و تناسب آنان با رسول دارد. به علاوه عطف بر رسول دلالت بر این دارد که نوع اطاعت از رسول و صاحبان امر، یکسان است؛ چنانچه تکرار "اطیعوا" دلالت دارد که در اینجا معنای اطاعت از خدا، متفاوت از اطاعت از رسول و صاحبان امر است. اطاعت از خدا یعنی انجام دستورات کتاب آسمانی و انجام واجبات و ترک محرمات؛ و اطاعت از رسول و صاحبان امر به طور کلی به معنای انجام تمام دستوراتی که در زمینه‌های مختلف صادر می‌کنند از قبیل: انجام فرامین و اوامر حکومتی و قضایی. در واقع در آیات فراوانی به عبارتهای مختلف، بدین مضمون اشاره شده است؛ از جمله در سوره شعراء، خداوند از زبان هشت نفر از پیامبران بیان می‌کند که رسالت آنان و دین خدا از دو رکن تشکیل شده: یک: تقوا، به معنای اطاعت از اوامر الهی و دستورات کتاب آسمانی.

دوم: اطاعت از دستورات مجری و مفسر قانون یعنی حجج الهی و معصومین از انبیاء: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» (سوره شوری: آیات ۱۷۹، ۱۶۳، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۰، ۱۰۸).

و این منحصر در امت های گذشته و انبیاء آنان نیست، زیرا در مورد امت اسلام هم فرموده باید از خدای سبحان و معصومین یعنی رسول و صاحبان امر اطاعت کرد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ

مِنْكُمْ» و در جای دیگر از این دو رکن تعبیر به تقوی و همراهی با صادقین کرده که از معصومین تعبیر به صادقین کرده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹) و این سخن یعنی نیاز به وجود مفسر و مجری در کنار قانون خدا در هر زمان، مطابق با عقل و نقل و یک امر بدیهی است؛ چنانچه در روایات متواتر از این دو در امت اسلام تعبیر به ثقلین یعنی قرآن و عترت شده است. و سنت الهی و نیاز بشریت در طول تاریخ تغییر نمی‌کنند، یعنی در همه زمانها بشریت به این دو نیاز دارند و همانطور که در زمان حضور انبیاء، مفسر و مجری قانون در کنار کتاب آسمانی ضرورت داشته، در زمان فترت نیز وجود مجری و مفسر معصوم در کنار کتاب آسمانی ضرورت دارد. همانطور که کتاب آسمانی، عصمت از هرگونه خطا و بطلان دارد، مفسر و مجری آن هم باید عصمت از هرگونه خطا و عصیان داشته باشد تا هر دو بتوانند حجت خدا بر مردم باشند و این سخن از تدبیر در آیه مذکور نیز قابل برداشت است. چرا که اطاعت از خدا وقتی صحیح خواهد بود که کتاب آسمانی عصمت داشته و عین دستورات و کلام الهی را انعکاس داده باشد، همچنین اطاعت از رسول و صاحبان امر وقتی صحیح خواهد بود که معصوم از خطا و عصیان باشند و آلا اطاعت از آنان با اطاعت از خدا در تضاد خواهد بود. چنانچه عطف صاحبان امر بر رسول و نیز اطلاق اطاعت از آنان، بدون هرگونه قید و شرطی دلالت بر عصمت دارد. با این که در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی‌رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولی الامر این احتمال برود به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیآورد، پس ما همین که می‌بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیآورده، چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (ص) دارای عصمتند. اگر منظور از کلمه "اولی الامر" اهل حل و عقد باشد باید همه آنان معصوم باشند، در حالی که چنین چیزی نه بوده و نه خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۴، ص: ۶۲۳) وگرنه در صورت عدم عصمت آنان بر خدای حکیم لازم بود اطاعت از آنان را مشروط و مقید کند، چنانچه در مورد اطاعت از والدین که امری شخصی است و اهمیّت آن به مراتب کمتر از این امر حیاتی مربوط به مصالح جامعه و امت اسلامی است، آوردن قید لفظی و داخلی را لازم و ضروری دانسته و بخاطر قید لبی و یا قرینه خارجی از آن صرف نظر نکرده، چطور در اینجا از آوردن قید لفظی صرف نظر کرده باشد و به قید لبی و یا قرینه خارجی (عدم اطاعت از شخص عاصی) بسنده کرده باشد. با اینکه در مورد والدین با وجود بیان قید در یک آیه از مقید کردن آیات مربوطه دیگر کفایت می‌کرد، ولی دوباره در آیه دیگر، قید می‌زند: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (لقمان: ۱۵) و «وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي

ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (عنکبوت: ۸)؛ بنابراین اگر صاحبان امر معصوم نمی‌بودند بر خدای حکیم لازم بود اطاعت از آنان را مقید کند. چنانچه فخر رازی ذیل آیه به این مطلب اعتراف کرده است: «خداوند بطور جزم و قطع امر کرده به اطاعت صاحبان امر، پس باید آنها معصوم باشند، چون اگر معصوم از خطا نباشند، در صورت انجام خطا، تبعیت از آنان به واسطه امر خدا واجب است، پس خداوند از طرفی امر کرده بر فعل خطا و از طرفی از فعل خطا، نهی کرده و این منجر به اجتماع امر و نهی در فعل واحد و به اعتبار واحد می‌شود و این محال است.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ص: ۱۱۳)

بنابراین آیه شریفه می‌فرماید که از اولی الامر خود، پیروی کنید. این دستور، مطلق است و مانند دیگر خطابات قرآنی، همه انسان‌ها را در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها شامل می‌شود؛ لازمه این دستور دائمی، وجود ولیّ امر در هر زمان است؛ وگرنه دستور، فاقد موضوع می‌شود. چراکه طبق این آیه، همه مؤمنان، مکلف هستند به ولیّ امر خود، مراجعه کنند؛ پس همواره باید ولیّ امری موجود باشد. (لطیفی، ۱۳۸۷: ص ۲۰۱)

حاکم حسکانی از علمای اهل سنت که ذهبی او را تمجید کرده و استاد علم حدیث خوانده، در تفسیر آیه اولی الامر، به اسناد خودش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که علی (ع) از رسول الله (ص) نقل کرد:

«شركای من کسانی هستند که خداوند آنان را قرین خودش و من قرار داده است و در مورد ایشان نازل کرده است: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ... الْآيَةَ"، پس اگر در امری دچار تنازع شدید، آن را به خدا، رسول و صاحبان امر ارجاع دهید. گفتم: ای پیامبر خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: تو اولین نفر از آنان می‌باشی.» (حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ص ۱۸۹)؛ همچنین از مجاهد نقل کرده است که این آیه در حق امیر المؤمنین علیه السلام و در زمانی که پیامبر، او را در مدینه، جانشین خود کرد و حدیث منزلت را در شأن او فرمود، نازل شده است. (همان، ص ۱۹۰)

۱۰. آیه هدایت؛

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ؛ از خلقی که آفریده ایم فرقه ای به حق هدایت می‌کنند و به حق حکم و دادگری می‌کنند.» (اعراف: ۱۸۱)

این آیه از وجود واقعیتهای در میان مخلوقات خبر می‌دهد که در میان آنان، افرادی هستند که دیگران را به حقیقت هدایت می‌کنند و بر اساس حق حکم می‌کنند. و هادی به سوی حق بودن و حکم کردن بر اساس حق بدون عصمت و علم لدنی و هدایت الهیه ممکن نیست. چنانچه در آیات دیگر آمده است: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۳۵)؛ در آیه جمله «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» در مقابل جمله «أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي» قرار گرفته، لازمه این چنین مقابله این است که بین راه یافتن بوسیله غیر و هدایت نکردن به سوی حق، و همچنین بین هدایت کردن به سوی حق با راه یافتن بالذات ملازمه باشد. پس، کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، باید خودش بالذات، و نه بوسیله غیر، راه یافته باشد، و نیز کسی که خودش بوسیله غیر راه یافته ابتداً به سوی حق هدایت نمی‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ص ۸۱) هدایت به سوی حق یعنی رساندن افراد به حق صریح و به متن واقع، و این تنها کار خدای سبحان و یا کار کسانی است که خود راه یافته باشند، یعنی خدای تعالی آنان را بدون واسطه، هدایت کرده باشد و آنان بوسیله خدای تعالی راه را یافته باشند و از سوی او مأمور شده باشند که دیگران را هدایت کنند. (همان، ص ۸۲)

به عبارت دیگر هادی به سوی حق و حکم کننده بر اساس حق کسی است که از طرف خدا دارای عصمت و علم لدنی خطا ناپذیر داشته باشد، و علمش مأخوذ از غیر خدا نباشد. مناط در هدایت حقیقی آگاه بودن از واقعیتهای و حقیقت است، نه آگاهی از علوم رسمی. لذا در آیه بعد می‌فرماید: اکثریت مردم از چنین عالمی که بر اساس علم سخن می‌گویند تبعیت نمی‌کنند، بلکه شریعت خود را از کسانی اخذ می‌کنند که بر اساس ظن و گمان حکم صادر می‌کنند: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (نحل: ۳۶)

در روایات خاصه و بعضاً عامه نیز بدین مطلب اشاره شده است که مصداق آیه ائمه علیهم السلام می‌باشند. امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند عز و جل «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، فرمودند: «آنان ائمه ع هستند.» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۲؛ ص ۳۶۹؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۱؛ ص ۲۶۹)

۱۱. آیه امامت حضرت ابراهیم (ع)؛

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با کلماتش آزمود، و او به خوبی از عهده آنها

برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).» (بقره: ۱۲۴)

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به دستور الهی، پس از اتمام امتحانات دشوار، به مقام امامت رسید، از خداوند درخواست کرد که این عهد و مقام، به فرزندان او نیز برسد؛ از این سخن روشن می‌شود که ابراهیم در سن پیری به مقام امامت رسیده است؛ زیرا ایشان در پیری فرزند دار می‌شود. (حجر: ۵۱-۵۵) در حالی که در جوانی به مقام نبوت و رسالت نائل شده بود، پس مقام امامت، مقامی فراتر از نبوت و رسالت است. و خداوند در پاسخ درخواست ایشان در مورد امامت فرزندانش فرمود: امامت، عهد الهی است که برای ظالمان دست نیافتنی است. یعنی مقامی ویژه است که به برگزیدگان و معصومان از نسل تو خواهد رسید، ولی فرزندان غیر معصوم و گنهکار تو از این نعمت عظمی بی بهره خواهند بود.

از این که حضرت ابراهیم علیه السلام خواهان حفظ این مقام در نسل خود می‌شود، معلوم می‌گردد که چنین مقام و منصبی، استمرار دارد؛ یعنی اصل استمرار آن، نزد ابراهیم علیه السلام، مسلم و مفروض بوده است. پاسخ خداوند هم در حقیقت، اشاره به پذیرش اصل استمرار دارد؛ اگرچه این منصب را نصیب ظالمان نمی‌داند. فعل مضارع «لاینال» نیز به خوبی، حکایت از استمرار این منصب می‌کند.

چنانچه خداوند کلمه توحید و دعوت به آن را یعنی مقام امامت را در نسل حضرت ابراهیم، قرار داده است: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ او کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسل‌های بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند! (زخرف: ۲۸)؛ و رسول خدا در این زمینه در روز غدیر فرمود: «و هیچ امر به معروف و نهی از منکری جز با حضور امام معصوم تحقق نمی‌یابد. ای گروه مردم! قرآن معین نموده که امام پس از علی و فرزندان اویند، و من نیز به شما خبر دادم که آنان از صلب من و اویند، آنجا که فرموده: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»، و من نیز گفتم: و تا زمانی که دست به دامن قرآن و عترت باشید، گمراه نخواهید شد.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۱، ص: ۶۵)؛ طبق این روایت، همانطور که امر به معروف کامل و وافی بدون امام ممکن نیست، همچنین دعوت به کلمه توحید هم بدون امامت ممکن نیست و امامت در نسل حضرت ابراهیم و پیامبر اسلام و امیرالمومنین علیهم السلام قرار دارد.

۱۲. آیه صراط مستقیم.

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (حمد: ۵-۶)

صراط مستقیم، همان بندگی و عبودیت خدای سبحان است: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران: ۵۱)؛ و عبودیت خدا از طریق اطاعت از خلیفه و حجت او امکان پذیر است: «وَأَتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (زخرف: ۶۱)؛ زیرا خلیفه خدا به واسطه علم لدنی که نسبت به حقایق دین و دستورات خداوند دارد تبعیت از او پیروان را به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم: ۴۳)

و خلیفه الهی به واسطه ارتباط با وحی و نزول روح به قلبش سایرین را به صراط مستقیم هدایت می‌کند: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ* صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری: ۵۲-۵۳)

و اعتصام به کتاب خدا و خلیفه الهی که در میان امت حیات داشته باشد، اعتصام به خداوند است که موجب هدایت به صراط مستقیم می‌گردد و این دو در کنار یکدیگر مانع کفر و انحراف امت هستند: «وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران: ۱۰۱) لذا در سوره حمد مؤمنان درخواست هدایت به صراط مستقیم می‌کنند؛ راه و صراط افراد برگزیده‌ای که اهل نعمت و یژه و خاص الهی هستند و خداوند نعمتش را در حق آنان به اتمام رسانده است که همان نعمت ولایت و خلافت الهیه می‌باشد: «وَ كَذَلِكَ يَجْنِبُكَ رَبُّكَ وَ يَعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (یوسف: ۶) و صاحبان نعمت الهیه عبارتند از: انبیاء، صدیقین، شهداء (گواهان اعمال) و صالحین: «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء: ۶۹/۴)

بنابراین چون در هر زمان، صراط مستقیم و هدایت بسوی آن، مصداق دارد و موجود می‌باشد، خلیفه الهی نیز باید موجود و زنده باشد؛ چرا که صراط مستقیم، همان اطاعت و بندگی خدا از طریق اطاعت از خلیفه

اوست که به دین خدا علم لدنی و بدون خطا دارد و حکمش عین حکم الهی در لوح محفوظ است و تمام گفتار، افکار و رفتارش عین دستورات دین است، لذا او صراط مستقیم است.

و صراط مستقیم در امت اسلام اهل بیت پیامبر اسلام علیهم السّلام می‌باشند؛ زیرا خدای سبحان، مزد رسالت را محبت قربی یعنی اهل بیت پیامبر قرار داده است: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری: ۲۳) و از طرفی، هدف از درخواست اجر یعنی محبت اهل بیت (ع)، راه یافتن به سوی پروردگار می‌باشد: «قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان: ۵۷) بنابراین دین حقّ که راه و طریق رسیدن به پروردگار است؛ همان طریقه و روش اهل بیت پیامبر است و آنان همان صراط مستقیم الهی می‌باشند. جالب اینکه یکی از معانی کلمه "امام" به معنی راه و طریق آشکار است: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لِيَأْمَامُ مُبِينٌ؛ ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو [قوم لوط و اصحاب الأیکه] بر سر راه (شما در سفر شام)، آشکار است!» (حجر: ۷۹)؛ و طریق را امام گویند، چون قصد می‌شود و مورد تبعیت قرار می‌گیرد. ابن قتیبه گفته است: چون مسافر، راه را قصد می‌کند تا او را به موضعی (مقصودی) که اراده کرده برساند. (ر.ک: فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۹، ص: ۱۵۷) فخر رازی ذیل آیه قربی، مصداق آن را اهل بیت پیامبر می‌داند: «آل محمد ص کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد "آل" محسوب می‌شوند، و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنا بر این لازم است که آنها را "آل پیامبر" بدانیم.» (همان مدرک: ج ۲۷، ص: ۵۹۵)

نتیجه گیری

از نظرگاه آیات قرآنی استفاده می‌شود که در همه امت‌ها و در همه زمان‌ها از جمله در امت اسلام تا روز قیامت، وجود «خلیفه الله» و حجت الهی در زمین ضرورت دارد. زیرا او صاحب شب قدر و مهبط نزول روح و ملائکه است و مدیریت امور یکسال مخلوقات زیر نظر او تدبیر می‌شود؛ او نذیر و هشدار دهنده امت زمان خویش است؛ او متصدی هدایت تشریحی و تکوینی امت است؛ او شاهد اعمال امت در دنیا و دادگاه الهی است؛ او مصداق صادقین است که نصرت

و پیروی از او بر امت واجب است؛ او امام و پیشوای حق در میان امت در دنیا و آخرت است؛ او جانشین خداوند در زمین است که بر اساس حق حکم می‌کند؛ او صاحب الأمر، رهبر و مرجع سیاسی، اقتصادی و قضایی امت است که به سبب عصمتش، اطاعت از او بی قید و شرط واجب است؛ اوست که علم لدنی به قرآن و احکام الهی در لوح محفوظ دارد؛ و اوست که تمام گفتار، افکار و رفتارش عین دستورات دین است، لذا او صراط مستقیم در هر زمان است که بندگی خدا جز از طریق اطاعت از او ممکن نیست و چنین شخصی باید از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام باشد. با توجه به اینکه تمام ادیان و مذاهب اسلامی و غیر اسلامی به وجود حجت حی در هر زمان قائل نیستند و فقط مذهب امامیه قائل به حیات حضرت حجت ابن الحسن العسکری عجل الله فرجه هستند که چنین ویژگی‌هایی دارد و از طرفی اجماع امت بر این است که حق از امت اسلام بیرون نیست و فرقه ناجیه در فرق اسلامی وجود دارد، پس مدعای امامیه ثابت می‌شود که حضرت مهدی همان حجت و خلیفه خدا است که در ادامه سلسله حجج الهی قافله سالار کاروان بشریت می‌باشد که ویژگی‌های حجج الهی در قرآن را دارا می‌باشد و هم اکنون او در میان امت حیات و حضور دارد.

کتابنامه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب - بیروت، چاپ: سوم، ۱۴۱۴ ه.ق.
۳. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۱۶ جلد، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون - لبنان - بیروت، چاپ: ۱، ۱۴۱۵ ه.ق.

۴. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ۵ جلد، تحقیق و تعلیق دکتر عبد الرحمن عمیره، ناشر: الشریف الرضی - افسست قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۵. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ۳ جلد، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مؤسسه الطبع و النشر - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۴۱۱ ه.ق.
۶. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ناشر: الف لام میم، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.
۷. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ۵ جلد، اسماعیلیان - ایران - قم، چاپ: ۴، ۱۴۱۵ ه.ق.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
۹. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ۶ جلد، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۴۰۴ ه.ق.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۱. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ۳۲ جلد، دار إحياء التراث العربی - لبنان - بیروت، چاپ: ۳، ۱۴۲۰ ه.ق.
۱۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ۲ جلد، دار الكتاب - ایران - قم، چاپ: ۳، ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۵. کلباسی، مجتبی، تفسیر آیه خلافت از دیدگاه شیخ صدوق، فصلنامه انتظار موعود، سال ۱۵، بهار ۹۴، ش: ۴۸
۱۶. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، البلد الأمين و الدرع الحصین - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق ۱۴۲۹.
۱۹. لطیفی، رحیم، دلائل عقلی و نقلی امامت و مهدویت، ۱ جلد، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) - تهران (ایران)، چاپ: ۲، ۱۳۸۷ ه.ش.

۲۰. محسن فیض بخش، هادی علی تقوی، محمد قندهاری، دوازده امام در تورات؛ نگاهی نو به بشارت ابراهیم در سفر پیدایش، فصل‌نامه امامت پژوهی، شماره ۱۲، سال سوم، زمستان ۹۲.